ب)انواع تأویلات قرآنی

۱. تأویلات عرضیّه

خیلی چیزهای جالبی است. معانیی که درست ضد هم هست، در همین روایاتی که در کتابهای ما است، در فرمایشات معصومین به یک آیه نسبت داده شده. آیاتی که به نظر ما خیلی خیلی بد است و میگوییم وای! دیگر خدا نکند که کسی مصداق این آیه باشد، بعد میبینیم که امام معصوم، همین آیه را معنی کردهاند برای امیرالمؤمنین. پس حالا باید چه بگوییم؟

«قُتل الانسان ما اکفره»

مثال آن آیهی شریفه «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَه[1]» است که شما ترجمهها را ببینید که آیا این تعریف انسان است یا بدگویی از اوست؟ چه معنا میکنید؟ میگویید: یعنی مرده باد این انسان، کشته باد این انسان، چه قدر کافر است! «**مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَه**[2]» چه قدر کافر است با این که میبینند خدا خلقش کرده است.

همه آن را حالتی ترجمه میکنند که در آن ذم است. اما وقتی میروید تفسیر برهان را باز میکنید:

> **علی بن إبراهیم: قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ، قال: [هو] أمیر المؤمنین (علیه السلام)، [قال]: ما أَكْفَرَهُ أی ماذا فعل و أذنب حتی قتلوه**[3]؟

میبینید که منسوب به امام معصوم است که فرمودند که: انسان یعنی امیرالمؤمنین و قُتل یعنی استُشهد. **«قتل الانسان»**: انسانِ واقعی که امیرالمؤمنین هستند شهید شدند. **«ما اکفره»**: چه کار کرده بود که باعث کفر او بشود که شما بروید بکشید؟ خوارج، تکفیری میکردند که میکشتند. و دنبالهِ روایت را خودتان مراجعه کنید. پس صرف این که این دو تا خودشان با هم توافق ندارند رادع نیست. و البته خیلی نظیر دارد[4].

«کان الانسان ظلوماً جهولاً»

[illegible] [5] [6] [7] [illegible]

آیه امانت که بحثش هنگامه است. امروزی ها که مباحثشان پیشرفت کرده، یک لغاتی درآمده که به ما کمک می کند برای فهم بعضی چیزها. باید انسان روی لغت های امروزی فکر کند که بعداً که می خواهد مطلب را به دیگران منتقل کند، هم خود مطلب صاف باشد و با مسلمات و محکمات جور در بیاید و هم بتواند با یک عبارت امروزی آن را بیان کرد که دانشجوها و ... هم مقصود را بفهمند و این مطلب را با لسان آن ها و با اصطلاحاتی که انس دارند، به ذهنشان نزدیک کند.

همین «ظلوماً جهولاً»، دو تا مفهوم است که یک معنای تصوری دارد، دلالت تصوری دارد برای خودش.در آیه شریفه هم یک مدلول تصدیقی دارد که در همین آیه شریفه بر سر مدلول تصدیقیش و ... خیلی حرف است. الآن برای این دو واژه چه عنوانی می توانیم به کار ببریم با بحث هایی که خبر داریم[8]؟

۲.تأویلات طولیّه

تأویل معانی متعددی دارد و هر کدام در آیات و کلمات معصومین که به کار رفته جای خود را دارد. یک تأویل دیگری که الآن مورد نظر ما است، این است که من معنایی در عرض معنای ظاهر آیه باشد، بلکه آیه شریفه معنایی دارد و ما بدون این که این معنا را کنار بگذاریم، همین معنا را میگیریم و یک معنای عالیتر و راقیتری از دل آن بیرون میآوریم، در طول معنای قبلی نه در عرض آن.

تأویل اعظم

مثلاً در روایتی از امام باقر - سلام الله علیه - با جابر بن یزید، صحبت از روز جمعه میشود و آیه شریفه سوره جمعه:

یوم الجمعه

> «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

حضرت برای روز جمعه توضیحاتی میدهند و بعد تأویلاتی را هم برای آن میگویند. سپس میفرمایند: إن أردت التأویل الأعظم، یوم الجمعه یعنی روزی که همه ی خلائق جمع میشوند[9] حضرت مناسب با «فاسعوا الی ذکر الله» این طور معنا فرمودند.

الآن از ظاهر فاصله گرفتهایم که گفتهایم: یوم الجمعه یعنی روز جمع شدن. حضرت فرمودند یک روز جمعه هست که در هفته هست و همه جمع میشوید برای نماز جمعه، اما در دل یوم الجمعه اگر آن را بگیری و غور کنی این است که یک روزی هم هست که همه خلائق جمع میشوند. این همان تأویل مورد نظر ما است که در طول ظاهر است نه عرض آن. و با غور کردن در دل ظاهر و بدون دست برداشتن از آن ظاهر به آن میرسیم[10].

«قلّموا اظفارکم»

مثال دیگر: در بحار ظاهراً امام صادق - سلام الله علیه - از قول حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - نقل میکنند، چون در احکام شریعت اسلام تصریح به رموز نمیشود. گفته میشود ولی تصریح به باطن مطلب نمیشود. اما در شریعت حضرت عیسی این طور نبوده و زودتر تصریح میکردند.

مثلاً ما میگوییم که مستحب است گرفتن ناخن ها و اوصاف و خصوصیات و آدابی هم برای آن ذکر شده. در این روایت ِبحار، حضرت یک تأویل باطنی در طول معنای یک عبارت سادهای که از احکام شریعت است مطرح میکنند. میفرمایند که حضرت عیسی به حواریون میگفتند که: **«قلّموا**

اظفارکم من کسب الحرام»[11].

ناخن که بلند می‌شود، چنگ انداز‌یش آسان می‌شود. حضرت می‌گفتند که ناخن‌ها را بگیرید از کسب الحرام. یعنی باطن ِسفارش به مواظبت بر گرفتن ناخن، یعنی مواظبت بر آلوده نشدن دست به حرام است. حاج آقا به‌جت به شوخی می‌فرمودند: نزد ما معنای لغوی این شده که الحلال ما حل ّبالکف! این طور نباشد.

---

[1] سوره عبس،آیه ۱۷

[2] سوره عبس:آیه ۱۸-۱۹

[3] البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص ۵۸۳

قتل الإنسان ما أكفره قال وه أمير المؤمنين قال ما أكفره أي ما اذ فعل فأذنب حتى قتلوه- ثم قال: من أي شيء خلقه من نطفة خلقه فقدره- ثم السبيل يسره قال: يسر له طريق الخير ثم أماته فأقبره ثم إذا شاء أنشره قال في الرجعة كلا لما يقض ما أمره أي لم يقض علي أمير المؤمنين ع ما قد أمره- و سيرجع حتى يقضي ما أمره-.

أخبرنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر [أبي بصير] عن جميل بن دراج عن أبي أسامة عن أبي جعفر ع قال سألته عن قول الله «قتل الإنسان ما أكفره» قال: نعم نزلت في أمير المؤمنين ع ما أكفره، يعني بقتلكم إياه ثم نسب أمير المؤمنين ع فنسب خلقه- و ما أكرمه الله به- فقال: من أي شيء خلقه يقول من طينة الأنبياء خلقه فقدره للخير ثم السبيل يسره يعني سبيل الهدى ثم أماته ميتة الأنبياء ثم إذا شاء أنشره قلت ما قوله: ثم إذا شاء أنشره قال: يمكث بعد قتله في الرجعة فيقضي ما أمره(تفسير القمي ؛ ج ۲ ؛ ص۴۰۵-۴۰۶)

[4] از همین قبیل است آیه شریفه انها لاحدی الکبر(سوره المدثر،آیه ۳۵) که مرجع ضمیر آن سَقَرَ است: «إنها لإحدى الكبر» هذا جواب القسم يعني أن سقر التي هي النار لإحدى العظائم و الكبر جمع الكبرى و هي العظمى عن ابن عباس و مجاهد و قتادة و قيل معناه أن آيات القرآن لإحدى الكبر في الوعيد(مجمع البیان فی تفسیر القرآن،ج10،ص۵۹۰)این در حالی است که ضمیر در روایات به حضرت فاطمه سلام الله علیها ای حضرت رسول صلی الله علیه و آله ای والیات ارجاع شده است:

أخبرنا الحسين بن محمد عن المعلى بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة عن أبي جعفر ع: في قوله «إنها لإحدى الكبر نذيرا للبشر» قال يعني فاطمة ع. (تفسیر القمی،ج2،ص۳۹۶)

۱۱۱۸۴/- و عنه: عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل بن جميل، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قوله عز و جل: اي أيها المدثر* قم فأنذر:«يعني بذلك محمدا (صلى الله عليه و آله) و قيامه في الرجعة ينذر فيها.

قوله: إنها لإحدى الكبر* نذيرا يعني محمدا (صلى الله عليه و آله) نذيرا للبشر في الرجعة» [و في قوله: (إنا أرسلناك كافة للناس) في الرجعة].(البرهان فی تفسیر القرآن،ج5،ص ۵۲۲)

قلت: و ما هي إلا ذكرى للبشر؟ قال: «نعم، والية على (عليه السلام)».قلت: إنها لإحدى الكبر؟ قال: «الولاية».(البرهان في تفسير القرآن? ج۵ ۵۲۸)

البته اين مطلب در صورتي است كه ضمير به جهنم برگردد.اما اگر ضمير را به آيات قرآن برگردانيم،ديگر آيه شريفه مصداق بحث ما نخواهد بود:قوله تعالى: «إنها لإحدى الكبر» ذكر أن الضمير لسقر، و الكبر جمع كبري،و المراد بكون سقر إحدى الكبر أنها إحدى الدواهي الكبر ال يعادلها غيرها من الدواهي كما يقال: هو أحد الرجال أي ال نظير له بينهم، و الجملة جواب للقسم.و المعنى أقسم بكذا و كذا أن سقر لإحدى الدواهي الكبر- أكبرها- إنذارا للبشر.

و «البشر» و ال يبعد أن يكون «الك» رد اعلقوله في القرآن: «إن هذا إلا سحر يؤثر إن هذا إلا قول البشر» و يكون ضمير «إنها» للقرآن بما أنه آيات أو من باب مطابقة اسم إن لخبرها.و المعنى: ليس كما قال أقسم بكذا و كذا أن القرآن- آياته- لإحدى الآيات الإلهية الكبرى إنذارا للبشر.(الميزان في تفسير القرآن،ج۲۰، ص۹۴-۹۵)

[5] سوره الاحزاب،آيه ۷۲

[6] محمد بن الحسن الصفار: عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عثمان بن سعيد، عن مفضل بن صالح، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قول الله تبارك و تعالى: إنا عرضنا الأمانة على السماوات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنها، قال: «هي الولاية، أبين أن يحملنها و حملها الإنسان و الإنسان الذي حملها: أبو فلان».(البرهان في تفسير القرآن ؛ ج۴ ؛ ص۵۰۱)

و اذا الخبر كالقرآن ذو وجوه فان القرآن يجوز ان يكون اذا وجوه بحسب مواد الوجوه و هو مراد بكل و فظ مشترك و صيغ تحقيق ذلك في الفصل الآتي. و أفظاه و أهيئاتها و تصريفها و أعرابها و تركيبها و سياق الكلام و قرائن الحال و المقال و غير ذلك، و يجوز ان يكون اذا وجوه بحسب دلالة أفظاه و مصاديقها، و هذه الدلالة و كثرة المصاديق اما ان تكون في الطول بمعنى ان كل فظ من القرآن يدل على مفهوم واحد له مصاديق بحسب النشآت الطولية يكون كل عال من المصاديق مع الدانى بمنزلة الروح و الجسد و متحد معه اتحاد الروح مع الجسد و اذا هو معنى التنزيل و التأويل و الظهر و البطن، و قد مضى ان القرآن له مصاديق متعددة بحسب النشآت و ان مصاديقه الطبيعية ظهوره و تنزيله، و مصاديقه الروحانية بطونه و تأويله، فاذا الوجه جار في القرآن و مراد من اذا الخبر، و اما ان تكون في العرض بمعنى ان كل من المصاديق يكون مغايرا للآخر و مقابل له متحد معه و روحا له مثل فظ زيد في قوله تعالى بل الله يزيد من يشاء فانه يجوز ان يكون بمعنى ينمي و يطهر و يخرج الزكاة و ينعم و يظهر النماء أو الطهارة أو التنعم، و القرآن يكون اذا وجوه بهذا المعنى أيضا فانه ورد في الاخبار تفسير آيات باالمعاني المتخالفة المتغايرة بل المتضادة مثل تفسير الامانة في قوله تعالى إنا عرضنا الأمانة على السماوات و الأرض و الجبال فأبين أن يحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان **فانها فسرت** بمطلق التكليف و بالولاية مخصوصة و بالولاية بخلافة علي بن ابي طالب (ع) و ال شك ان الخلافة الظاهرية و **بشهادة الحسين بن علي بن ابي طالب** (ع) باالخلافة الظاهرية و الصولة، و ال شك ان الكل مغايرة للتكليف و الصولة مخصوصة و بالولاية بخلافة علي بن ابي طالب (ع) و ال شك ان الخلافة الظاهرية و الصاية مغايرتان مع و هما مغايرتان للشهادة و الكل مغايرة للتكليف و الصولة، و ال شك ان الكل كانت مندرجة في فظ الامانة حين نزوله على محمد (ص) و ال زم ان يكون تفسيره (ع) بغير ما كان مندرجا في الفظ مرادا منه و ال من جهة الفظ و ال من جهة المعنى من امتناع من جهة الفظ مراد منه و ال امتناع من جهة المعنى باندراج المعاني العديدة في الفظ الواحد و سعة المخاطب و المخاطب و احاطتهما بجميع المعاني المحتملة و جواز اندراجها بالقوة في الفظ الواحد تجوز لحاظ الجميع فيه و اذا الاندراج بنحو عموم الاشتراك و عموم المجاز أو دخول الجزئيات في المفهوم الكلي أو بنحو لحاظ الصور العديدة في المرآة الواحدة من غير اعتبار معنى كلي بنحو عموم الاشتراك و المجاز أو بنحو الوضع للمعنى الكلي(بيان السعادة في مقامات العبادة،ج1، ص۱۷)

[7] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[8] شاید عنوان مناسب برای این دو مفهوم عنوان چند معنایی یا به تعبیر دقیق تر چند منظوره باشد:

چندمعنایی (به انگلیسی Polysemy، برگرفته از ریشه یونانی : ???? = «زیاد»، «تعدد» و ???? = «نشانه»، «علامت»، «اسم») در روانشناسی زبان به نوعی از آرایه یک کلمه یا یک عبارت و غیره و نشانه‌هایی برای ریشه‌های معانی لغات، بزرگ می‌باشد. این آرایه مفهومی محوری در علوم اجتماعی و مطالعات رسانه ای محسوب می‌شود.

از انواع گونه‌های این آرایه می‌توان به مواردی که معانی یک لغت تشکیل شده از فعل ها، اسم‌ها و حتی صفت‌های متفاوت است اشاره نمود که تنها با مطالعه و اشاره‌ای جزئی به این موارد می‌توان معنی یا ریشه کلمه ی مورد نظر را یافت(سایت ویکی پدیا)

در همین زمینه:

حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید محمود طیب حسینی، دانش‌یار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در گفت‌وگو با ایکنا گفت: یکی از مباحث قرآنی که در سال‌های اخیر با استقبال زیادی در میان قرآن‌پژوهان مواجه شده است بحث چندمعنایی در قرآن به عنوان یکی از مبانی تفسیر است.

وی با بیان اینکه چندمعنایی معادل همان اشتراک لفظی در عربی است، در تعریف اشتراک لفظی با بیان اینکه دو برداشت در این مسئله وجود دارد اظهار کرد: گاهی یک کلمه دو معنا دارد که به آن مشترک لفظی می‌گویند؛ مثلاً واژه «سماء» هم به معنای سقف و هم به معنای آسمان است یا واژه بیت هم به معنای خانه و هم خانواده و واژه «طیر» که به معنای پرنده و لاشخور است.

طیب حسینی با بیان اینکه امروزه برداشت دیگری از بحث اشتراک لفظی یا چند معنایی وجود دارد بیان کرد: این مسئله که عمدتاً در غرب رواج دارد به معنای آن است که یک کلمه در یک جمله، همزمان در دو معنا به کار رفته است؛ البته کسی مانند ابن فارس که در قرون قبل می‌زیسته هم به این مسئله اشاره کرده ولی امروز در غرب رواج زیادی دارد؛ ابن فارس در توضیح چندمعنایی مثالی از آیه ۱۱ سوره مبارکه مدثر آورده و گفته است که در آیه شریفه «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً» وحیداً مشترک لفظی است یعنی هم می‌تواند حال برای ضمیر خلقت باشد و یا مفعول خلقت باشد یعنی یا به خلق کردن خدا باز می‌گردد و یا به تنهایی خلق شدن مخاطب این آیه یعنی ولیدبن مغیره ملعون.

طیب حسینی با بیان اینکه اصولیها نام آن را استعمال لفظ در بیش از یک معنا می‌نامند تصریح کرد: مثلاً در سوره مبارکه اعراف فرموده است: « إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»؛ جمل در اینجا در دو معنای طناب ضخیم و شتر به کار می‌رود؛ یعنی کسانی که آیات خدا را تکذیب کرده و در برابر آن استکبار کرده‌اند وارد بهشت نمی‌شوند مگر اینکه طناب ضخیم و یا شتر از سوزن عبور کند. در اینجا اگر مفسری بگوید هر دو معنا در آیه مراد خداوند است، می‌گوییم اشتراک لفظی وجود دارد.

چندمعنایی؛ نشانه اعجاز قرآن

دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با بیان اینکه این اشتراک لفظی از اعجاز و زیبایی‌های قرآن کریم است تصریح کرد: اگر بسیاری از آیات قرآن را طبق قواعد اصول فقه و عقلایی مورد توجه قرار دهیم می‌توانیم مدعی باشیم که در آن الفاظی وجود دارند که می‌تواند مشترک لفظی به مفهوم دوم باشد و در تفسیر باید همه معانی لحاظ شود.

وی با بیان اینکه این نوع اشتراک در شعر و ادبیات عربی و فارسی رایج است و قرآن چون سرشار از مجاز و تشبیه و استعاره است سرشار از این نوع اشتراکات لفظی است ادامه داد: به‌عنوان مثال حافظ گفته است که «ز گریه مردم چشمم نشسته در خون/ ببین که در طلبت حال مردمان چون است» ای سعدی گفته است«شنیدم که جشن ملوکانه ساخت/ چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت» در شعر اول مردم دو معنای یکی مردمک و دیگری مردم دارد همچنین در دومی نواخت هم به معنای نوازش و هم به معنای آواز و موسیقی است.

طیب حسینی با اشاره به آیه ۹ سوره جمعه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» گفت: در این آیه کلمه «فاسعوا» اشتراک لفظی دارد زیرا هم به معنای سرعت در رفتن به نماز جمعه است و هم به معنای تلاش کردن یعنی تدارک مقدماتی مانند غسل، لباس تمیز، دفع موهای زائد و ناخن و معطر بودن و ... است؛ در روایتی از امام معصوم(ع) به هر دو معنا در این آیه اشاره شده است..

وی افزود: همچنین در آیه ۴۵ سوره مبارکه عنکبوت: «اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ وَأَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ» نهی، دو معنا دارد یکی به معنای نهی زبانی و دیگری عملی است؛ یعنی یک معنا آن است که نماز انسان را از فحشاء باز می‌دارد و دائماً به او نجوا می‌کند که از گناه دوری کند ولی گاهی به معنای آن است که نماز فردنمازخوان سبب جلوگیری او از گناه می‌شود. برخی مفسران به دلیل اینکه برخی افراد نمازخوان هم گناه می‌کنند نهی زبانی را مرادگرفته‌اند ولی می‌توان هر دو معنا را بر آن بار کرد.

چندمعنایی طولی و عرضی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه افزود: روایاتی از پیامبر داریم که فرموده نماز شخص گناهکار سرانجام روزی او را از کارهای گناه دور خواهد کرد بنابراین ما مدعی هستیم که هر دو معنا را دارد البته این قید وجود دارد که نماز سبب بازداشتن هر فردی به اندازه فهم و معرفتش، از گناه خواهد شد وهرقدر باور و معرفت فرد به نماز بیشتر باشد بیشتر از گناه دور می شود.

طیب حسینی با بیان اینکه این نظریه چندمعنایی در دهه گذشته مخالفان زیادی داشت ولی امروز تعدیل شده است بیان کرد: برخی مخالفان بحث طولی و عرضی را در مورد چندمعنایی مطرح کرده و طولی را پذیرفته‌اند ولی چندمعنایی عرضی را قبول ندارند ولی ما معتقدیم که هم در طول و هم عرض، این چندمعنایی وجود دارد.(سایت ایکان)

در زمینه چندمعنایی در قرآن کریم کتاب ها و مقالات متعددی نوشته شده است که می توان به کتاب «چندمعنایی در قرآن کریم»اشاره کرد.لیست مقالات با این موضوع را هم می توانید اینجا و ای اینجا مشاهده کنید.

به نظر می رسد واژه چندمعنایی،دارای طیف وسیعی است که خود می تواند سبب انواع ابهامات و کج فهمی ها شود.با توجه به پیشرفت مباحث الفاظ در اصول فقه و تفکیک مدلیل تصوری و تصدیقی به نظر می رسد که عنوان چندمنظوره-که دقیقاً ناظر به تفاوت قصد و نه تفاوت در موضوع له است- برای این مفهوم،عنوان مناسب تری باشد:

به نظر میرسد علم نوپای نشانه‌شناسی (semiology) آینده درخشانی داشته باشد، و برای محققین علوم قرآنی در عصر آینده، راه‌های باورنکردنی بگشاید، و با کشف نشانه‌های چندین منظوره، توضیح قابل قبولی برای بسط همه جانبه حروف در حوزه‌های مختلف، ارائه نماید

.به هر حال در روایات شیعه و سنی اشارات روشن به مطالب بسیار دور از ذهن عموم مردم آمده است
که همه چیز در قرآن هست! در کافي آمده حضرت فرمودند: اگر کسي بیاید و ریز به ریز خبر همه عوالم را در قرآن به شما نشان دهد لتعجبّتم!! ولو اتاکم من یخبرکم بذلک لتعجبّتم! و نیز فرمودند: امام هر چه میدانند از قرآن میدانند اعلم ذلک من کتاب الله، در تفسیر قمي آمده: علم کل شيء في عسق! و در دهها کتب اهل سنت از ابن عباس نقل شده که اگر عقال شتر را گم کنم آن را در کتاب خدا پیدا میکنم: الإتقان في علوم القرآن (4/ 30) وابن عباس حتی قال: ولو ضاع لي عقال بعیر لوجدته في کتاب الله تعالی

اما کدام مصحف اینو وصف عجیب را دارد؟ جواب مورد ادعا اینست که اساسا هندسه گوهر وحي قرآني، ریخت وولوگرام دارد، قرآن میفرماید: و لو ان قرآنا سیرت به الجبال! دقت فرمایید که کلمه (قرآنا) تنوین دارد و میتواند به معنای کوچکترین جزء قرآن باشد! در روایت آمده خذ من القرآن ما شئت لما شئت! به کلمه (من) در این آیه توجه فرمایید: و ننزل من القرآن ما وه شفاء....

یک امتیاز بارز زبان عربی، چند منظوره بودن کلمات آن است، و این نزد خیلی افراد یک نقص به حساب می آید، ولی بین همه چیز در یک زبان نمیتوان جمع کرد! اگر زبانی بخواهد کتاب مبین ال رطب و ال یابس را نمایش دهد چاره‌ای جز این نیست.

میدانیم حروف زبانها دو نوع هستند: مصوت (Vowel) و صامت (Consonant)، در زبانهایی مثل انگلیسی، حرکات و اعراب ندارند، و اساس آن بر پیشوند، میانوند، پسوند است، و حروف مصوت (واکه) جزء خود کلمه هستند و لذا تنها به یک نحو میتوان یک کلمه را خواند، و زبانهایی مثل فارسی هیئات کلمات و اشتقاق ندارند ولی در حد ناچیزی محتاج به حرکت گذاری هستند و لذا از انعطاف بیشتری نسبت به زبان انگلیسی برخوردار هستند، اما زبان عربی مواد کلمات و پایه سازه آنها حروف صامت (همخوان) هستند، و با حرکات و اعراب که ملاحظه شوند ضرب در هم میشوند و هر کلمه میتواند دهها جور تلفظ شود، مثلا ضرب در عربی میتواند معادل: zarab - zarb - zoreba - zaraba و .... به کار رود، و تازه این مربوط به حرکت و اعراب است و نقطه گذاری جهت دیگر انعطاف زبان عربی است که هر کس با اختلاف قرائات مأنوس باشد میداند که چه لوازمی دارد.»(مقاله مصاحف قرآن کریم،شبه وولوگرامی تحریف ناپذیر)

[9] و روي عن جابر الجعفي قال: كنت ليلة من بعض الليالي عند أبي جعفر ع فقرأت هذه الآية اي فكيف أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله قال فقال ع مه اي جابر كيف قرأت قال قلت اي أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله قال هذه تحريف اي جابر

قال قلت فكيف أقرأ جعلني الله فداك قال فقال اي أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة فامضوا إلى ذكر الله هكذا نزلت اي جابر ولو كان سعيا لكان عدوا لما كره رسول الله ص لقد كان يكره أن يعدو الرجل إلى الصلاة اي جابر لم سميت يوم الجمعة جمعة قال قلت تخبرني جعلني الله فداك قال **أ فلا أخبرك بتأويله الأعظم** قال قلت بلى جعلني الله فداك قال فقال اي جابر **سمي الله الجمعة جمعة لأن الله عز و جل جمع في ذلك اليوم الأولين و الآخرين** جميع ام خلق الله من الجن و الإنس و كل شيء خلق ربنا و السماوات و الأرضين و البحار و الجنة و النار و كل شيء خلق الله في الميثاق فأخذ الميثاق منهم له بالربوبية و لمحمد ص بالنبوة و لعلي ع بالولاية و في ذلك اليوم قال الله للسماوات و الأرض ائتيا طوعا أو كرها قالتا أتينا

طائعين فسمى الله ذلك اليوم الجمعة لجمعه فيه الأولين و الآخرين،

ثم قال عز و جل اي أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة من يومكم هذا الذي جمعكم فيه و **الصلاة أمير المؤمنين** عيني بالصلاة الولاية و هي الولاية الكبرى ففي ذلك اليوم أتت و الرسل و الأنبياء و الملائكة و الثقلان الجن و الإنس و السماوات و الأرضون و ما خلق الله و **ذكر الله أمير المؤمنين** و ذروا البيع المؤمنون بالتلبية لله عز و جل فامضوا إلى ذكر الله و والته خير لكم من بيعة الأول و والته إن كنتم تعلمون،

فإذا قضيت الصلاة عيني بيعة أمير المؤمنين فانتشروا في الأرض عيني **بالأرض الأوصياء** أمر الله بطاعتهم و والتهم كما أمر بطاعة الرسول و طاعة أمير المؤمنين ع كنى الله في ذلك عن أسمائهم فسماهم بالأرض و ابتغوا من فضل الله قال جابر و ابتغوا من فضل الله قال تحيف هكذا أنزلت و ابتغوا فضل الله على الأوصياء و ذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون ثم خاطب الله عز و جل في ذلك المؤمنين فقال يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة يعني الأول و الثاني يعني الثالث و تركوك عم على المنبر قل ما عند الله من والة على و من التجارة يعني بيعة الأول و من اللهو انصرفوا إليها قال قلت انفضوا إليها قال تحيف هكذا نزلت و إنكم لمن المشركين يعني الثاني و الثالث للذين اتقوا قال قلت ليس فيها للذين اتقوا قال فقال بلى هكذا نزلت الآية و أنتم الذين اتقوا و الله خير الرازقين(الإختصاص ؛ ص١٢٨-١٣٠)

[10] تأويل اعظم درر اوايات

عن عمر ابن مريم قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله «الذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل» قال من ذلك صلة الرحم، و **غاية تأويلها** صلتك إيانا (تفسير العياشي ؛ ج2 ؛ ص٢٠٨)

١٨٢ عنه عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن فضيل بن يسار قال: قلت لأبي جعفر ع قول الله في كتابه- و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعا قال من حرق أو غرق قلت فمن أخرجها من الضلال إلى هدى فقال ذلك **تأويلها الأعظم**

١٨٣ عنه عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن أبي خالد القماط عن حمران بن أعين قال: قلت لأبي عبد الله ع أسألك أصلحك الله قال نعم قال كنت على حال و أنا اليوم على حال أخرى كنت أدخل الأرض فأدعو الرجل و الاثنين و المرأة فينقذ الله من يشاء و أنا اليوم ال أدعو أحدا فقال لي ما أدعك إلى هذا إلا لأن تخلي بين الناس و بين ربهم فمن أراد الله أن يخرجه من ظلمة إلى نور أخرجه ثم قال و الله لو أن عليا آنست من أحد خيرا أن تنبذ إليه الشيء نبذا قلت أخبرني عن قول الله- و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعا قال من حرق أو غرق أو غرق ثم سكت فقال **تأويلها الأعظم** أن دعاها فاستجاب له(المحاسن ؛ ج1 ؛ ص٢٣٢)

[11] علي بن إبراهيم عن أبيه عن علي بن أسباط عنهم ع قال في ما وعظ الله عز و جل به عيسى ع يا عيسى أنت ابن مريم و أنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله تبرأ إليه من هذا القول أنا كنت أقول ما أمرتني به أن اعبدوا الله ربي و ربكم و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم و أنت على كل شيء شهيد يا عيسى أنت تعلم ما في نفسي و لا أعلم ما في نفسك يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل و غشمتهم و جوعكم و ظمأكم و ضعفكم و ذلكم و هوانكم على الناس و على أنفسكم و هوانكم على ربكم و ربي آباؤكم الأولون و أمهاتكم الأقربون و أجدادكم الأدنون و جداتكم الأدنيات و أجدادكم الأقربون و جداتكم الأقربات و أعمامكم و عماتكم و أخوالكم و خالاتكم و أقاربكم و أرحامكم من كسب الحرام و أموالكم المنتنة كأنكم أقوام ميتون أي عيسى قل لهم قلوبكم فارغة من ذكر الله و أقبلوا على قلوبكم فإني أريد أن أطهر قلوبكم من الخبث و الدنس و الشرك و الشك و الريب و الأسقام و الأمراض و الأدواء و الأوجاع و الأحزان و الأفراح و الأشغال و الأهواء و الأمراض و الأدواء و الأوجاع و الأحزان و الأفراح و الأشغال و الأهواء (الكافي، ج ٨، ص ١٣٨)

بازبینی #1
ایجاد شده در 24 آوریل 2025 17:02:00 ... .
به روزرسانی شده در 24 آوریل 2025 17:08:21 ... .